



کیومرث پوراحمد و اقتباس‌هایی که از آثار ادبی انجام داد

## کارگردانی که میان سینما و ادبیات پل زد



**احمد محمدتبریزی** / در سینمای ایران جای خالی کارگردانانی که بر ادبیات مسلط باشند، به وضوح احساس می‌شود. به همین دلیل سینمای اقتباسی در ایران بنیه قوی‌ای ندارد و در طول سال‌های متمادی ارتباط مستحکم میان ادبیات و سینما در ایران شکل نگرفته است. به خاطر همین ضعف و کمبود، هرگاه سینماگر عاشق و مسلط بر ادبیاتی در آسمان هنر سوسو زده، حساسی به چشم آمده است. کیومرث پوراحمد یکی از

معدود فیلمسازانی بود که با علاقه‌اش به ادبیات، جای خالی سینمای اقتباسی را تا حدودی با آثارش پر کرد و پیوند خوبی میان آثار ادبی برقرار ساخت. شاید اگر پوراحمد به سراغ «قصه‌های مجید» هوشنگ مرادی کرمانی نمی‌رفت، کتاب نویسنده کرمانی تا این اندازه میان مردم شناخته و محبوب نمی‌شد. به هرحال تلویزیون به نسبت کتاب در دسترس‌تر است و مخاطب بیشتری می‌تواند به تماشای اثر بنشیند. مرادی کرمانی تعریف می‌کند که «کارگردان‌های زیادی برای به تصویر کشیدن «قصه‌های مجید» سراغم آمدند، اما زمانی که پوراحمد و علاقه‌اش را به ساخت این داستان دیدم، تصمیم گرفتم کار را به او بسپارم.» پوراحمد عاشق ادبیات بود و به خوبی این قالب هنری را می‌شناخت. به خاطر همین تسلط و درک بود که به ظرافت و توانایی، می‌توانست از رمان و داستان، فیلم و سریال بسازد. یکی دیگر از فیلم‌های اقتباسی پوراحمد که کمتر از آن صحبت به میان می‌آید، «بی‌بی چلچله» است که در سال ۱۳۶۳ اکران شد. پوراحمد این فیلم را با اقتباس از رمان یکی از نویسندگان نه چندان مطرح برزیل ساخت و به خوبی توانست فضای رمان را ایرانی‌تر کند. بعدها در سال ۲۰۱۲ و در خود کشور برزیل فیلمی سینمایی به نام «درخت زیبای من» از این کتاب ساخته شد و همین فاصله زمانی میان اثر پوراحمد تا فیلم برزیلی نشان از پیشرو بودن کارگردان ایرانی در شناخت آثار ادبی دارد.

کارگردان «قصه‌های مجید» در دوران بعدی فیلمسازی‌اش نیز از کتاب و ادبیات دور نشد و «اتوبوس شب» را با اقتباس از داستان‌های «شهر جنگی» حبیب احمدزاده ساخت. پوراحمد پس از خواندن کتاب به قدری شیفته اثر شد که درباره‌اش چنین گفت: «داستان نوجوانی که چهل اسیر را از آبادان به ماهشهر می‌برد، به قدری گیرا و جذاب بود که مرا به دنبال خود کشاند و گفت مرا بساز.» پوراحمد در فیلم‌های آخرش نیز از ادبیات فاصله نگرفت ولی دیگر آن صلابت و چابکی را نمی‌شد در آثارش حس کرد. او «تیغ و ترمه» را بر پایه کتاب «کی از این طرح فلک پیاده می‌شوم» گلرنگ رنجبر ساخت که آن طور که باید و شاید اثری تماشایی از کار در نیامد. پوراحمد در اقتباس از کتاب‌ها، خلاقیت و نگاه خودش را وارد اثر می‌کرد و خیلی خوب بر جذابیت و عناصر دراماتیک اثر می‌افزود. ذوق و شوق کارگردان اصفهانی از خواندن «قصه‌های مجید» در حدی بود که هنگام نوشتن فیلمنامه از انجام این کار به وجد می‌آمد. پوراحمد در این باره گفته بود: «آن دوره‌ای که فیلمنامه‌های «قصه‌های مجید» را می‌نوشتم گاهی می‌شد شب، نصفه شب ذوق‌زده می‌شدم از چیزی که در قصه بود و زنگ می‌زدم بهش و می‌گفتم این جوری کنیم، این تغییر را بدهیم، این کار را بکنیم و... او همیشه با روی باز استقبال می‌کرد.» پوراحمد به درستی از ظرفیت‌های ادبیات در سینما استفاده کرد و جان تازه‌ای به سینمای اقتباسی ایران داد. فیلمساز فقید ایرانی درک و شناخت زیادی از ادبیات و سینما داشت و همین شناخت کمک زیادی به جذاب شدن فیلم‌هایش می‌کرد. پوراحمد با فیلم و سریال‌هایش کار خودش را در دنیای هنر ایران انجام داد و بخشی از خاطرات جمعی مردم را فیلم و سریال‌هایش رقم زد؛ خاطراتی که حالا شکلی نوستالژیک به خود گرفته‌اند.

«بنشی‌های اینیشترین» فیلمی درباره سکوت، دوستی و تنهایی

# زندگی بی دوست زندگان بلاست

احمد محمدتبریزی  
روزنامه‌نگار

این کار فیلمسازان بزرگ است که از موضوعات ساده و پیش‌پا افتاده فیلم‌های تماشایی و درخشان می‌سازند. بسیاری از سوزها در ذهن عموم مردم، سوزهایی معمولی و غیرجذاب هستند و خیلی به درد کار کردن در سینما نمی‌خورند، اما خلاقیت و نبوغ نویسندگان و کارگردانان همین سوزهای معمولی را دراماتیک می‌کند. مارتین مک‌دونا برای مخاطبان ایرانی نام‌گزیبی نیست. نمایشنامه‌های او تا همین چند سال پیش در سالن‌های نمایش روی صحنه می‌رفت و مورد استقبال علاقه‌مندان نیز قرار می‌گرفت. «ستوان آینه‌شومور» و «مرد بالشی» نمونه‌هایی از نمایشنامه‌های مک‌دونا است که در ایران توسط کارگردانان مطرح تئاتر کشور روی صحنه رفته است.



موضوع تنهایی و خواسته‌اش برای سکوت چقدر جدی است. با این حال پاتریک همچنان متوجه موضوع نیست و به اصرار کردن‌هایش ادامه می‌دهد. پیرمرد که از کارها و پافشاری‌های پاتریک به ستوه آمده است، بار دیگر چهار انگشتش را قطع می‌کند تا دوست سابقش را متوجه اهمیت موضوع کند، اما کارهای پیرمرد نه تنها کارگر نمی‌افتد بلکه کینه عمیقی را در دل پاتریک می‌نشانند.

پاتریک تصمیم به آتش زدن خانه پیرمرد و سوزاندن او می‌گیرد. او این کار را انجام می‌دهد ولی از اینکه کولم در خانه حضور ندارد و نسوخته ناراحت است. حرف پاتریک نشان می‌دهد هر دو نفر در چرخه‌ای معیوب از خشونت افتاده‌اند و بدون اینکه دلیل مشخصی برایش پیدا کنند، می‌خواهند تیشه به ریشه همدیگر بزنند.

مک‌دونا در لوای داستان ساده فیلمش، به اهمیت سکوت، دوستی و تنهایی اشاره می‌کند. او نشان می‌دهد تنهایی چه اثر مخربی بر روح و روان آدمی به جا می‌گذارد و هر کدام از آدم‌های روستا برای فرار از تنهایی‌شان، دست به چه کارهای حماقت‌باری می‌زنند. با مهاجرت خواهر پاتریک به شهر، الاغ او به تنها دوست و همدمش تبدیل می‌شود و مردن الاغ، تأثیر وحشتناکی بر روح و روان او می‌گذارد. تنهایی مفرط پاتریک، او را از مرد مؤدب و آرام ابتدای فیلم به آدمی بدذات تبدیل می‌کند. او برای اذیت و آزار کولم به دوستانش دروغ می‌گوید و برایشان توطئه می‌چیند و در نهایت تصمیم به کشتن و آتش زدن خانه و کاشانه‌اش می‌گیرد.

تنهایی و بی‌همزبانی، از پاتریک آدم دیگری ساخته که حاضر به انجام کارهای

وحشتناک زیادی است. همچنین سکوت به‌عنوان عنصری ارزشمند، از زندگی انسان‌ها رخت بر بسته و آدم‌ها برای رسیدن به آن چه تقلائی می‌کنند. پیرمرد خسته از زندگی بی‌بهداش، حالا می‌خواهد غرق در سکوت زندگی را بهتر بفهمد، ولی رسیدن به همین خواسته کوچک به راحتی برایش محقق نمی‌شود.

مک‌دونا که در فیلم‌های قبلی‌اش مثل «سه بلیبورد خارج از اینینگ، میزوری» و «در بروژ» قدرت و توان کارگردانی‌اش را نشان داده، در «بنشی‌های اینیشترین» چندین گام فراتر رفته و با گرفتن قاب‌هایی زیبا از طبیعت ایرلند بر جذابیت بصری فیلمش افزوده است. «بنشی‌های اینیشترین» یکی از فیلم‌های درخشان سال ۲۰۲۲ است که جادوی سینما را پیش‌روی مخاطبش می‌گذارد؛ جادویی که با هنر و خلاقیت مک‌دونا به وجود آمد و از آن فیلمی جذاب ساخت. این فیلم نیز همچون فیلم‌های دیگر این کارگردان در آینده جزو فیلم‌های ماندگار تاریخ سینما خواهد شد.

